

فصلنامه‌ی لسان‌مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی سوم، بهار ۱۳۹۰

أعشای تغلیبی و أعشای همدان در مقایسه با أعشای کبیر*

دکتر سید محمد میرحسینی
استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)
سید فاضل الله بخشی
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی

چکیده

أعشای تغلیبی و أعشای همدان در فاصله زمانی نزدیک به أعشای کبیر می‌زیسته‌اند؛ چون او در فنون مختلف شعری طبع آزمایی کرده‌اند. پس مدح را برای تکسب می‌گفته‌اند و هجوشان قبیح و بسیارگزنده می‌باشد. با توجه به اینکه بیشتر اشعارشان شکل داستانی به خود گرفته از جهت تاریخی حائز اهمیت است چرا که در آنها رویدادها و اتفاقات زمان خودشان و همچنین نام افراد و مکانها به چشم می‌خورد. از نکات قابل توجه این است که موسیقی خاص شعری آنان سبب شده اشعارشان به آواز خوانده شود، و حتی ورود کلمات فارسی نیز از طراوت آن نکاسته است. در این مقاله سعی شده با بررسی نمونه‌هایی از اشعار أعشای تغلیبی و أعشای همدان و مقایسه آنها با شعرهای أعشای کبیر به وجوه اشتراک و افتراق موضوعات شعری آنان پرداخته شود.

واژگان کلیدی

أعشای کبیر، أعشای تغلیبی، أعشای همدان، مقایسه، موضوعات شعری.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۱۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۳/۱۵

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: m-mirhoseini 89 @yahoo.com

۱- مقدمه

أعشی به کسی اطلاق می گردد که شب هنگام نیک نمی تواند ببیند. تاریخ ادبیات عربی شاعرانی با این نام بسیار در خود دارد. سیوطی در المزهَر ۱۹ تن را نام می برد (سیوطی، ۱۹۳۸، ج ۲: ۳۶۸) که برخی از آنها از عصر جاهلی و برخی دیگر از عصر اسلامی هستند. جاحظ نیز در الحیوان نام چند تن را ذکر کرده است. (جاحظ، ۱۴۲۹، ج ۷: ۴۳۹) نام های مذکور گاهی یک شاعر است با القاب، کنیه ها و نام های متفاوت و این خود سبب سخت تر شدن بحث و تحقیق در مورد آنان می گردد. لویس شیخو با اشاره به این مطلب می نویسد: «اسمها و کنیه ها و قبایل شاعرانی که أَعشی نام گرفته اند با هم در آمیخته اند.» (شیخو الیسوعی، بی تا: ۱۲۲) این مقاله به بررسی نمونه هایی از شعر دوتن از شاعرانی که أَعشی نام گرفته اند پرداخته است و آن اشعار را با موضوعات شعری اَعشای کبیر که پیشتر از اَعشای های دیگر است مقایسه نموده است.

۲- اَعشای کبیر

از میان شاعرانی که اَعشا نام گرفته اند، اَعشای کبیر از همه پر آوازه تر می باشد. او را از آن جهت اَعشای اَکبر می گویند که اولین شاعر از گروه بیست و دو نفری شب کوران است که بدین نام شهره شده اند. (ابی الخطاب القرشی، ۱۹۹۱، ج ۱: ۲۶) اَعشی را به سبب اینکه اشعارش را با آواز می خوانده «صَنَاجَة العرب» نامیده اند (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۹: ۷۶)

البته این باور نیز وجود دارد چون اَعشی اولین کسی است کلمه (صنَج) را در شعر خود بکار برده بدین نام مشهور گشته است. (ابن قتیبه، ۲۰۰۹: ۱۴۲) اَعشی به دربار پادشاهان ایرانی می رفت و بهمین جهت کلمات فارسی در شعرش فراوان یافت می شود. وی نزد پادشاهان حیره نیز می رفت (همان: ۱۴۲) تنها در قصیده ۵۵ وی حدود ۲۲ کلمه فارسی بکار رفته است.

شعر اَعشای کبیر بر شعر شاعران ایرانی، از جمله منوچهری نیز تأثیراتی بر جای گذاشته است. منوچهری گه گاه، ابیاتی از وی را در شعر خویش تضمین کرده است. (دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹: ۳۸۷) دیگر شاعران فارسی زبان همچون؛ انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی به فراوانی از اَعشا یاد کرده اند. (دهخدا، ۱۳۳۸: ۲۹۷۵) اَعشی را استاد شاعران در جاهلیت دانسته اند، وی هر سال به بازار عکاظ رفت و آمد داشته است. هرکس را مدح گفته سبب رفعت مقامش شده و هرکس را هجو گفته سبب تنزل مقامش گشته است. (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۹: ۷۸-۷۹) در مدح، مردم عادی و پادشاه برای او فرقی ندارند. در هجو سروده های خود بیشتر به تعصبات قبیله ای پایبند

است. مانند قصیده ی ۲۳ که خطاب به «بنی جحدر» و قصیده ی ۳۸ که خطاب به «بنو عبدان» می باشد و یا معلقه ی وی که در آن - یزید بن مسهر را تهدید و سرزنش می کند: (الحتی، ۲۸۵: ۱۹۹۴)

أَبْلَغُ يَزِيدَ بَنِي شَيْبَانَ مَالِكَةً أَبَا تُبَيْتٍ أَمَا تُتَفَكُّ تَأْتِكِلُ

ترجمه: «به یزید بنی شیبان پیغامی برسان و به وی بگو: ای ابا تبیت آیا پیوسته و همیشه خشمگین هستی؟»

شاعران توانا و چیره دست عصر جاهلی سه تن می باشند و در دوره اسلامی نیز سه نفر هستند که شبیه هم هستند: «زهیر و فرزدق»، «نابغه و أخطل»، «أعشى و جریر». خلف الأحمر می گوید: أعشى همه آن صفات و شباهت هارا در خود دارد. (سیوطی، ۱۹۳۸، ج ۲: ۴۰۸)

اعشى در میان شاعران جاهلی از همه بیشتر در بحر های مختلف عروضی شعر سروده و در فنون مختلف آن طبع آزمایی کرده است. قصاید طولانی زیبای او افزون از دیگر شاعران است. مدح، هجو، فخر و وصف او فراوان می باشد. او اولین کسی است که با شعرش گدائی کرده است، اما با وجود این، مانند دیگر شاعران زماشش، از او بیت نادری بر زبان های مردم جاری نیست. او مانند امرؤ القیس در غزل بی پروا سخن گفته و پرده دری نموده است. (ابن سلام، بی تا، ج ۱: ۴۲ و ۶۵) در غزل توان و نیروی جوانی و هوسبازی خود با همسالانش را به تصویر می کشد. (ابن حمدون، ۱۴۱۷، ج ۷: ۲۸۴)

۳- أعشای تغلب

«أعشای تغلبی» نام او «ربیعہ» است و گاهی «نعمان بن یحیی» هم ذکر شده است. (اصفہانی، ۱۴۱۵، ج ۱۱: ۱۸۸) در نام و نسب او اختلاف وجود دارد. نام های مختلف دیگری هم برای وی ذکر شده است. از جمله؛ صاحب کتاب "الصبح المنیر" نام او را «عمرو بن أهیم» و البته «ربیعہ» را برای «أعشای نجوان» ذکر نموده است. (التغلب: ۲۷۰ و ۲۸۶) [۱] البته «أعشای نجوان» را هم لقب أعشای بنی تغلب گفته اند. (سزگین، ۱۴۱۲، ج ۲: ۳۳)

أعشای تغلبی از شاعران دولت اموی بوده و زمانی که در شهر زندگی می کرد ساکن شام بود. و هنگامی که به بادیه می رفت در نواحی موصل و در دیار ربیعہ که سرزمین قومش بوده می زیست. (اصفہانی، ۱۴۱۵، ج ۱۱: ۱۸۸) او را از اهالی جزیره دانسته اند. (ابن

عساکر، ۱۴۱۵، ج ۷۲: ۱۹۱) آیین نصرانی داشته و بر این دین و آیین نیز از دنیا رفته است. (حموی، ۱۴۱۴، ج ۳: ۱۳۰۲)

به روایتی سال در گذشت اَعشای تغلبی ۹۲ هـ بوده است. (همان، ج ۳: ۱۳۰۲) اما روایتی دیگر مرگ او را به سال ۱۱۰ هـ می داند. (فروخ، ۱۹۸۴، ج ۱: ۶۲۹-۶۳۰)

لویس شیخو می گوید: از زندگی اَعشای بنی تغلب چیز اندکی می دانیم اما همین اندک نیز ما را به جایگاه والای وی رهنمون می شود. (شیخو یسوعی، بی تا: ۱۲۲) اما عمر فروخ بر خلاف نظر شیخو او را شاعری دانسته که بسیار شعر می گفته و قصایدی طولانی از او بر جای مانده است و فنون شعری که به آن پرداخته است مدح، هجاء، حماسه، وصف، غزل، خمر می باشد. (فروخ، ۱۹۸۴، ج ۱: ۶۲۹-۶۳۰)

۳-۱- مدح

از دیگر موضوعات مهم شعری او مدح است. از جمله مدح هایی که گفته، مدح مدرک بن عبدالله الکتانی، یکی از بنی اَقیشر بن جذیمه بن کعب است. گرچه مدرک به مدح وی توجهی نکرده است. او همچنین ولید بن عبد الملک را مدح گفته و ولید نیز با هدایای خویش او را ارج نهاده است. زمانی که عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید اَعشی به مدح او پرداخت، اما عمر چیزی به اَعشی نداد و گفت: برای شعر و شاعری از بیت المال حقی نمی بینم. واگر برای شاعران حقی باشد برای تو چیزی نیست چرا که به آیین نصرانی هستی، بدین سبب اَعشی نیز ولید را شایسته تر از دیگر خلفا دانسته و ابیات ذیل را در بحر طویل در این باره سروده است. (اصفهان، ۱۴۱۵، ج ۱۱: ۱۸۹)

لَعْمَرَى لَقَدْ عَاشَ الْوَلِيدُ حَيَاتَهُ إِمَامَ هَدَى لَا مُسْتَرَادَّ وَلَا نَزْرُ
كَأَنَّ بَنِي مِرْوَانَ بَعْدَ وُفَاتِهِ جَلَامِيدُ لَا تَنْدَى وَإِنْ بَلَّهَا الْقَطْرُ

ترجمه: «به جانم سوگند که ولید در دوران زندگیش امام و پیشوایی برای هدایت زیست. نه افراط نمود و نه تفریط و گویی مروانیان بعد از مرگ وی صخره هایی هستند هر چند باران آن ها را تر می کند (اگر چه توانگر بودند) ولی خیس و مرطوب نمی گردند (جود و بخشش ندارند).»

گویا اَعشای تغلبی نیز مثل اَعشای کبیر برای کسب مال شعر می گفته است و بین شهر و بادیه در حال سیر و سفر و جستجوی ممدوحان بوده است. بر امیران و خلفا وارد شده و مدحشان گفته است، تا مال و ثروتی به دست آورد. چنان که صاحب الاعلام گفته: «با مدایح خود بر ولید وارد می شده و با عطایای او برمی گشته است». (زرکلی، ۱۹۹۲، ج ۳: ۱۷) و این امر باعث شده که محروم ساختن عمر او را خشمگین سازد و بر ایام گذشته حسرت خورد.

در ابیات ذیل بنی عبد المدان الحارثین را این چنین مدح گفته است. (حموی، ۱۴۱۴، ج ۳: ۱۳۰۲) [۲]

ك تَنَاحِي بِأَبْوَابِهَا	فَكَعْبَةَ نَجْرَانَ [۳] حَتْمٌ عَلَيَّ
وَقَيْسًا هُمُ خَيْرَ أَرْبَابِهَا	تَزُورُ يُزِيدَ وَعَبْدَ الْمَسِيحِ
ن وَ الْمَسْمَعَاتِ بِأَقْصَابِهَا	يُبَادِرُنَا الْوَرْدَ وَالْيَاسَمِي

ترجمه: «کعبه نجران با درهایش خالصانه به تو افتخار می کند. یزید و عبدالمسیح و قیس را که بهترین متولیاننش هستند ملاقات می کنی و آنان به ما گل سرخ و یاسمین و زنان آوازه خوان را ارزانی می دارند.»

در جنگ «الطوانة» [۴] زمانی که مسلمة بن عبد الملک آن را فتح کرد آعشی شعری با مطلع زیر در مدح او سرود (اعثم الکوفی، ۱۴۱۱، ج ۷: ۱۲۱)

خَيْرٌ لِمُسْلِمَةَ الْبَنَانِ فَإِنَّهُ	فَضَّلَتْ أَنْامِلَهُ الْكَفَّ وَ طَالَهَا
--	--

ترجمه: «مسلمه انگشتان خوبی دارد و انگشتانش کف دست او را برتری بخشیده و آن را بزرگ و طولانی ساخته است.»

۳-۳- هجو: از دیگر موضوعات شعری آعشای تغلبی که در آن چیره دست بوده هجو می باشد:

بعد از نبرد «الطوانة» مسلمة آعشی را تشویق کرده تا بنی عبس را در دو بیت هجو گوید و بر آن چیزی نیفزاید و او نیز این دو بیت را به رشته نظم کشید. (أبی جرادة، ۱۹۸۸، ج ۸: ۳۶۲۰ و ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۷۲: ۱۹۲)

تَعْلَمُ عَبْسٌ مَشِيئَةَ قَرَشِيَّةٍ	تَلَوِي بِهِ أَسْتَاهَهَا مَا تَحِيدُهَا
فَأَخِرُ عَبْسٍ فِي الْحَدِيثِ نِسَاؤُهَا	وَأَوْلُ عَبْسٍ فِي الْقَدِيمِ عَبِيدُهَا

ترجمه: «پنداری که عبس حرکتی مانند قریش دارد با این حرکتش پشت و سرین خود را خم می کند و آن را درست انجام نمی دهد. پس در سخن، آخرین حرف را زنانش می زنند و عبسیان در آغاز بنده و برده بوده اند.»

میان بنی شیبیان و بنی تغلب جنگهایی اتفاق افتاده و مالک بن مسمع در بعضی از آنها شیبانیان را یاری کرده و آنها را رها نموده است. اَهِشَاءِ نیز در بحر طویل در سرزنش او چنین سروده است:

أَبَا مِسمعَ مَنْ تَنكَرَ الحَقَّ نَفْسُهُ
وَتَعْجَزَنَّ المَعْرُوفَ يَعْرِفُ ضَلَالَهَا
أَأَوَدْتَ نَارَ الحَرْبِ حَتَّى إِذَا بَدَأَ
لِنَفْسِكَ مَا تَجَنَّبُ الحُرُوبُ فَهَالَهَا
(اصفهانى، ۱۴۱۵، ج ۱۱: ۱۸۹)

ترجمه: «ای ابامسمع هر کس حق را انکار کند و از انجام کار پسندیده ناتوان باشد گمراهی نفسش را می داند و می شناسد. آیا آتش جنگی را بر افروختی که وقتی آثار آن جنگ برایت آشکار شد از آن می ترسی؟»

در آغانی دو بیت از اَهِشَاءِ نقل شده و اَهِشَاءِ در آن دو بیت مسلمة بن عبد الملك را مدح گفته و جریر را هجو کرده است. با این کار او به یاری اَهِشَاءِ برمی خیزد. (همان، ج ۱۱: ۱۸۷)

دَارُ لِقَاتِلَةِ الغَرَانِقِ مَا بَهَا
غَيْرُ الوُحُوشِ حَلَّتْ لَهُ وَ خَلَا لَهَا
ظَلَّتْ تُسَائِلُ بِالمُتَمِّمِ مَا بِهِ
وَهى التى فَعَلَتْ بِهِ أَفْعَالَهَا

ترجمه: «این خانه ای است که در آن جز کشته جانان زیبا روی سفید پوست و غیر از وحوش در آن زندگی نمی کند و برای همدیگر خلوت کردند. پیوسته از عاشق مدهوش در خواست می کند و او کسی است که در آن کارهای خود را انجام داده است.»

عمر فروخ با اشاره به مطلع قصیده فوق می گوید: «در این قصیده مانند نقائض، غزل، حماسه و خمر وجود دارد.» وی همچنین می نویسد که نقائض نیز منسوب به او وجود دارد. (فروخ، ۱۹۸۴، ج ۱: ۶۳۰)

آواز خوانان بعضی از ابیات او را که حاصل قریحه اوست به آواز می خوانده اند. (لویس شیخو، بی تا: ۱۲۵) و دو بیت ذکر شده بالا را به همراه ابیات دیگری از همان قصیده ذکر می کند. و این مورد را می توان از و جوه اشتراکی بین او و اَهِشَاءِ کبیر دانست.

او همچنین گاهی هجو دیگران گفته: (در بحر وافر). (جاحظ، ۱۴۲۹، ج ۱: ۲۵۷)

إِذَا احْتَلَّتْ مُعَاوِيَةَ بْنَ عَمْرٍو
عَلَى الأَطْوَاءِ حَنَقَتِ الكِلَابَا

ترجمه: «هنگامی که معاویة بن عمرو گرسنه شود سگان را خفه می کند.»

او هم چنین در بحر طویل این گونه سروده است:

بَكَيْتَ عَلَى زَادِ خَبِيثِ قَرَيْبَتِهِ
أَلَا كُلَّ عَبَسِيٍّ عَلَى الزَّادِ نَابِحٌ

(أعشى، د.ت: ۷۴)

ترجمه: «به خاطر توشه پست و بی ارزشی که مهمان شدی گریستی. بدان که هر عبسی به خاطر توشه پارس می کند.»

۳-۳- اعشای تغلبی و شراب

اعشای تغلبی از شاعرانی است که به شراب و میگساری هم پرداخته. در آغانی آمده است: روزی با حر بن یوسف بن یحیی الحکیم، در باغی که از آن او بوده، هم پیاله گشته است و گویا احترام حر را به طور کامل نگه نداشته و یکی از غلامان حر بر أعشی سیلی زده و أعشی گروهی را جمع کرده و بر او تاخته است. گفتنی است که این داستان در آغانی به طور کامل نقل شده است. اما اشعار زیادی در این موضوع روایت نشده است.

۳-۴- اعشای تغلبی و تاریخ

اعشای کبیر اشعار تاریخی بسیار دارد و به بسیاری از اتفاقات و رویدادها و نام افراد مکانها اشاره کرده است. از جمله آنها اشعاری است که در وصف جنگ ذی قار سروده است و از این اشعار می توان به قصیده ای اشاره نمود که مطلع آن چنین است:

يُظَنُّ النَّاسُ بِالْمَلِكِيِّ مِنْ أَنَّهُمَا قَدْ أَلْتَأَمَا

(الحتی، ۱۹۹۴: ۳۲۰)

ترجمه: «مردم بر این باورند که دو پادشاه باهم صلح کرده اند.»

اعشای تغلبی نیز همچون او در وصف جنگ «ذی قار» ابیاتی دارد. دو بیت ذیل در بحر کامل از او نقل شده است (لویس شیخو، بی تا: ۱۲۷ و ابن عبد ربه، ۱۴۰۴، ج ۶: ۱۱۵)

ولقد رأيتُ أخاك عمراً مرةً يَفْضَى وَ ضِيعِيهِ بَذَاتِ الْعِجْرِمِ

في غمرة الموت التي لا تشتكي غَمْرَاتِهَا الْإِبْطَالُ غَيْرَ تَعْمُغُمِ

ترجمه: برادرت عمر را دیدم در حالی که کشتزارهایش در «ذات العجرم» بود. در سختی مرگ قدم برمی داشت که پهلوانان بدون ابهام از سختی های آن شیکوه نمی کنند.

۳-۵- اعشای کبیر و توجه به امثال

در شعر أعشی، گاهی توجه به امثال عرب هم مشاهده می شود از جمله:

ضرب المثل: أسأل من قرئع (نام مردی از اوس بن ثعلبه در زمان معاویه بوده است) در

ضمن بیتی شعری از او نقل شده است. (المیدانی، بی تا، ج ۱: ۱۶۰)

إِذَا مَا الْقَرْعُ الْأَوْسَىٰ وَأَفَىٰ

عَطَاءَ النَّاسِ أَوْسَعُهُمْ سُؤَالَآ

ترجمه: «هنگامی که قرع اوسی عطای مردم را به طور کامل و ناگهانی در یافت کند بیشتر از دیگران در خواست می کند.»

ابیات ذیل را که از معلقه ی آعشی می باشد، منسوب به آعشای تغلی دانسته اند. (حموی ۱۴۱۴، ج ۳: ۱۳۰۲)

ما رَوْضَةَ مِنْ رِيَاضِ الْحَزَنِ مُعْشَبَةً	خَضْرَاءُ جَادَ عَلَيْهَا مُسْبَلٌ هَطِلٌ
يُضَاحِكُ الشَّمْسَ فِيهَا كَوْكَبٌ شَرِقٌ	مُؤَزَّرٌ بِعَمِيمِ النَّبْتِ مُشْتَمَلٌ
يَوْمًا بِأَطْيَبِ مِنْهَا نَشْرَ رَائِحَةٍ	وَلَا بِأَحْسَنَ مِنْهَا إِذْ دَنَا الْأَرْضُ

ترجمه: «باغی از باغهای مرتفع که گیاه سرسبز دارد و باران پی در پی بر آن باریده و در آن باغ گلی سیراب در گیاه انبوه پوشیده شده و به اوج رسیده و با خورشید می گردد به هنگام عصر خوشبوتر و زیباتر از او (هریره) نیست.»

شاید اشتباه در روایت اشعار به خاطر همان آوازه و شهرتی بوده که او نیز مانند آعشای کبیر داشته این مطلب باعث شده که یاقوت در انتساب اشعار دچار چنین اشتباهی شود. آعشای بنی تغلب شاعری است که در شعرش نوعی شیوایی و گاهی استواری وجود دارد، همچنانکه گاهی در شعرش ضعف ترکیب و ابهام در معنی موجود است، گاهی اوقات در شعرش الفاظی غریب نیز یافت می شود. در هجای او نوعی الفاظ قبیح و ناپسند وجود دارد. (فروخ، ۱۹۸۴، ج ۱: ۶۲۹-۶۳۰)

با وجود اشعار کمی که از آعشای بنی تغلب باقی مانده این اشعار کم به حسن ذوق و متانت نظم او دلالت دارد و او را در زمره شاعران شگفت انگیز قرار داده است. (شیخو، بی تا: ۱۲۵)

۴- آعشای همدان

از دیگر شاعرانی که آعشی لقب گرفته «آعشای همدان» نام دارد. نام او، عبد الرحمن بن عبد الله بن الحارث می باشد و همچون آعشای کبیر به سبب شب کوری این لقب را گرفته است. (ابن حمدون، ۱۴۱۷، ج ۷: ۳۷۳)

آعشای همدان از شاعران عصر اموی است. از اهالی یمن و از سوارکارانشان در کوفه بوده است. در ابتدا فقیه و قاری قرآن بوده، بعدها به سرودن شعر روی آورده است. با موسیقی دان هم روزگارش احمد التَّصْبِي دوستی داشته، نصبی اشعار او را به آواز می خوانده است. به همراه ابن أشعث علیه حجاج بن یوسف قیام کرده و در نهایت به دست حجاج اسیر شد و به قتل رسید. (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۶: ۳۲۰)

کنیه او «ابو المصیح» می باشد. از خطباء ، بلغاء و فصیحان عرب بوده. جنگ صفین را شاهد بوده و اشعاری نیز در آن باره دارد. (ابی جرادة، ۱۹۸۸، ج ۱۰: ۶۵۲) به آواز خواندن اشعار اعیانی همدان توسط أحمد النصبی را می توان یکی از اشتراکات اعیانی کبیر با اعیانی همدان نام برد. ابو هلال عسگری می گوید: «أحمد النَّصَبیُّ الهمدانی از اهالی کوفه اشعار اعیانی همدان را به آواز می خواند و هر دو با شعر او تکسب می کردند.» (عسگری، ۱۴۰۸: ۴۳۴)

در باره ترک قرآن و روی آوردن اعیانی به شعر آمده است که او به الشَّعیب عامر بن شراحیل یکی از قاریان قرآن و شوهر خواهر خود می گوید: «در خواب دیدم به خانه ای وارد شدم که در آن آرد و جو بود ، و به من گفته شد: هر کدام را می خواهی بگیر» ؛ الشَّعیب گفت : اگر خوابت را راست می پنداری قرآن را رها کن و به شعر روی آور.» و آن چنان شد که گفته بود. (اصفهانى، ۱۴۱۵، ج ۶: ۳۱۳)

۴-۱- اعیانی همدانی و هجو

او از خطیبان ، شاعران و عالمانی بوده که اشراف به او افتخار می کردند. (جاحظ، ۱۴۲۳، ج ۱: ۶۲) در فنون و موضوعات مختلف شعری وارد شده است. با نگاهی به شعر های او می توان دریافت که بیشتر اشعار او در زمینه جنگ های مسلمانان و نیز در مدح طایفه ای از اشراف و سران کوفه مانند خالد بن عتاب و ابن الاشعث است و بعضی از اشعارش در غزل و هجو می باشد.

زمانی که ابن اشعث علیه حجّاج بن یوسف قیام کرد، اهل کوفه نیز با وی همراه شدند. الشَّعیب و اعیانی همدان نیز آنها را همراهی کردند . اعیانی شعری در مدح ابن اشعث سرود و پیوسته کوفیان را با اشعار خویش برای نبرد علیه حجّاج تحریک می کرد. (اصفهانى، ۱۴۱۵، ج ۶: ۳۲۲) و هم چنین در این باره قصیده ای سروده که دوبیت ذیل از همان قصیده است:

وَإِذَا سَأَلْتَ الْمَجْدَ أَيْنَ مَحَلُّهُ	فَالْمَجْدُ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ سَعِيدٍ
فَالْمَجْدُ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ سَعِيدٍ	بَيْحُ بَيْحِ لِوَالِدِهِ وَ لِلْمَوْلُودِ

(همان، ج ۶: ۳۲۳)

ترجمه: «و هنگامی که پیرسی بزرگی و عظمت جایگاهش کجاست؟ پس مجد میان محمد و قیس می باشد. میان أشج و قیس عالی مقام. به به! از چنین پدری و چنین پسری.»
گویا همین شعر باعث شده حجاج کینه او را به دل بگیرد و بعد از اینکه آعشی دستگیر و پیش حجاج برده شد، حجاج از او خواست که اشعار را دوباره بخواند ولی او شعری در مدح حجاج سرود:

وَيُطْفِئُ نَوْرَ الْفَاسِقِينَ فَيُخْمِدًا	أَبَى اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُتَمِّمَ نُورَهُ
وَيُعَدِّلُ وَقَعَ السَّيْفِ مَنْ كَانَ أَصِيدًا	وَيُظْهِرُ أَهْلَ الْحَقِّ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ
لِمَا نَقَضُوا الْعَهْدَ الْوَيْبِقَ الْمُؤَكَّدًا	وَيُنْزِلُ ذَلًّا بِالْعِرَاقِ وَأَهْلِهِ

(آعشی، د.ت، ۷۱)

ترجمه: «خداوند خواست نور خود را به حد تمام برساند (ابا کرد از اینکه نور خود را تمام نکند) و خدا آتش تبهکاران (فاسقین) را خاموش می کند که خاموش شد. اهل حق را هم در همه جا پیروز و نمایان کند. و خدا هر که را سر سخت باشد با ضربت شمشیر اصلاح می کند. ذلت را هم بر عراق و اهل عراق نازل کند، زیرا آنها عهد محکم و مؤکد را شکستند و نقض نمودند.»

این شعر باعث تحسین اطرافیان شد، ولی حجاج آن را نپسندید و گفت: تو که این سخنان را از روی تأسف گفته ای. گویند: تلاش شاعر برای جلب عطوفت حجاج و انکار هجویات خود به جایی نرسید. پس حجاج دستور داد تا گردنش را زدند. (طبری، ۱۹۶۷، ج ۶: ۳۷۸)

هم چنین آعشای همدان حارث بن عمیره (از فرماندهان سپاه حجاج) را نیز مدح گفته است. (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴، ج ۳: ۳۳۹)

إِلَى ابْنِ عَمِيرَةَ تَخْدِي بِنَا
عَلَى أَنْهَا الْقَلْصُ الضُّمْرُ

ترجمه: «شترانی لاغر اندام و سریع ما را با شتاب به سوی ابن عمیره می برند.»

۴-۲- آعشای همدان و شعر مدحی

گاهی مدح های او برای کسب مال فراوان بوده است چنانکه آمده است: آعشی در زمان ولایت مروان بن حکم رهسپار شام شده، اما بهره ای از آنجا نبرده است؛ ناچار نزد نعمان بن بشیر والی حمص رفته و از حال خویش شکایت می کند، اونیز آعشی را غرق در عطای خویش می کند و آعشی هم او را لایق مدح خود می داند و چنین می سراید: (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۱۶: ۲۹۲)

وَلَمْ أَرْ لِلْحَاجَاتِ عِنْدَ التَّمَّاسِهَا كَنَعْمَانَ نَعْمَانَ النَّدَى بْنِ بَشِيرٍ

ترجمه: «هنگامی که نیازهای خود را می طلبم همچون نعمان کسی را نمی بینم که جود و سخا داشته باشد و بر من عطا کند.»

او همچنین خالد بن عتَّاب بن ورقاء (والی ری در زمان حجاج) را با قصیده ای در بحر طویل مدح گفته مطلع آن چنین است:

رَأَيْتُ ثَنَاءَ النَّاسِ بِالْقَوْلِ طَيِّباً عَلَيكَ وَقَالُوا مَا جِدُّ وَابْنِ مَا جِدِ
(أعشى ، د.ت: ۶۵)

ترجمه: «حمد و ثنای مردم را در گفتار نسبت به تو نیکو دیدم و آنان گفتند تو بزرگواری و فرزند مردی بزرگوار می باشی.»

و خالد نیز به سبب همین شعر پنج هزار درهم به أعشى بخشیده است. (همان ، ج ۶: ۳۳۰) این شواهد بیانگر این است که أعشای همدان به جمع کردن مال حرص فراوانی داشته است ، و از اشعار مدحی او تکسب را می توان دریافت. هچنانکه أعشای کبیر نیز چنین رفتاری داشته و خود به این مطلب اشاره می کند که به خاطر جمع مال دست به مسافرت زده و به دیار مختلف رفته است و می گوید:

وَقَدْ طَفْتُ لِلْمَالِ آفَاقَهُ عُمَانَ فَحِمَصَ فَأُورِيشَلْمَ
أَتَيْتُ النَّجَاشِيَّ فِي أَرْضِهِ وَأَرْضَ النَّبِيطِ وَأَرْضَ الْعَجَمِ
فَجَجْرَانَ فَالسَّرَّوَّ مِنْ حِمِيرِ فَأَيَّ مَرَامٍ لَهُ لِمَ أَرُمُ
(الحتي، ۱۹۹۴: ۳۱۸)

ترجمه: « برای کسب مال به جاهای دور دست سفر کردم ، مانند عمان ، حمص و اورشليم. به سرزمین نجاشی ، نبطی ها و سرزمین عجم وارد شدم. پس به نجران و سرزمین حمیر وارد شدم، سرانجام به هر جایی که خواستم ؛ سفر کردم.»

از مطالب ذکر شده چنین بر می آید که مدح أعشای همدان بیشتر برای کسب مال بوده است و حتی گاهی اگر از کسی مالی درخواست می کرد و او چیزی به أعشى نمی داده زبان به سرزنش و هجو او می گشوده است.

خالد بن عتاب که اَعْشَى مدح وی را گفته، عشق و علاقه وافری به امارت و حکومت داشت و به اَعْشَى قول داد اگر ولایتی به من رسد تو را بر مردم برتری می دهم اما همین که به مقامی رسید بر اَعْشَى ستم نمود و دیگران را در جایزه دادن و عطا نمودن بر او برتری داد، اَعْشَى نیز ناچار زبان به هجو او گشود. (فروخ، ۱۹۸۴، ج ۱: ۴۸۲)

زمانی که ابن اشعث به سجستان رفت مال فراوانی گرد آورد. پس اَعْشَى از وی خواست به وی سهم بیشتری ببخشد، اما ابن اشعث با در خواست او موافقت نمی کند، بدین سبب اَعْشَى در شعری ابن اشعث را سرزنش می کند که مطلع آن چنین است:

هَلْ تَعْرِفُ الدَّارَ عَفَا رَسْمُهَا بِالْحَضْرِ فَالرَّوَضَةَ مِنْ أَمْدِ [۵]
 (اصفهانى، ۱۴۱۵، ج ۶: ۳۲۳)

ترجمه: آیا می دانی که آثار خانه در «الحضر» و باغ «آمد» محو شده و از بین رفته است. همچنین اَعْشَى همدان از شجره بن سلیمان العبسی حاجتی خواسته و شجره تقاضای او را رد کرده است، پس اَعْشَى در هجو او نیز چنین می سرايد:

لَقَدْ كُنْتَ خِيَاطًا فَأَصْبَحْتَ فَارِسًا تَعَدُّ إِذَا عَدَّ الْفَوَارِسُ مِنْ مُضَرٍ
 فَإِنْ كُنْتَ قَدْ أَنْكَرْتَ هَذَا فَقُلْ كَذَا وَ بَيْنَ لِي الْجُرْحِ الَّذِي كَانَ قَدْ دَثَرَ
 وَ أَصْبَعُكَ الْوَسْطَى عَلَيْهِ شَهِيدَةٌ وَمَا ذَاكَ إِلَّا وَخَزَهَا الثُّوبُ بِالْإِبْرِ

ترجمه: «خیاط بوده ای پس سوار کار گشتی آن هنگام که سوار کارها شمرده شوند تو از سوارکاران مضر به حساب آیی. اگر این را انکار کنی پس چنین بگو و برای من جراحتی را که کهنه شده را آشکار کن و انگشت میانه تو گواه بر این امر می باشد و آن نبوده مگر به وسیله سوزن.»

گفته شده که شجره خیاط بوده و حجاج بعضی از کارهای سپاهان را بدو سپرده بود، پس زمانی که بر حجاج وارد شد گفت: دستت را نشان بده تا انگشتت را ببینم. می خواهم به صفت اَعْشَى بنگرم، شجره شرمگین شد و حجاج به او گفت: هرگاه مردی با اصل و نسب و زبان دار به تو رسید، پس آبرویت را بخر. (همان، ج ۶: ۳۳۱)

با این مطلب می توان به مال دوستی اَعْشَى همدان پی برد و همچنین می توان در یافت که او نیز مانند اَعْشَى کبیر هرکس را هجو گفته، خوارش گردانیده است.

او با دیگر شاعران هم عصر خود تهاجی داشته، از جمله با معقل بن عبد خیر، شاعر یمنی که کنیه اش «الجَرْنَدَقُ» یا «أَبَا الْجَرْنَدَقُ» بوده و گویا در کوفه نیز ساکن بوده است این

دو با یکدیگر به معارضه بر خواسته و همدیگر را هجو گفته اند. (زرکلی، ۱۹۹۲، ج ۷: ۲۷۱)

همچنین اَعشى همدان، خالد بن عبدالله را هجو گفته و او را به خاطر مادرش که نصرانی بوده دشنام داده است، ابیاتی راکه اَعشى در هجو خالد گفته در آغانی نقل شده است (همان، ج ۷: ۲۷۱)

۴-۳- اَعشای همدان و شعر شکوایی

از جمله موضوع های شعری او دو قصیده ی شکواییه ای هستند که آنها را بعد از جدا شدن از همسرش «أم جلال» سروده است. (دائرة المعارف، ۱۳۷۹، ج ۹: ۳۹۰) اَعشای همدان نیز مانند اَعشای کبیر همسری از قوم خود داشته، به نام «أم جلال» او مدتی طولانی با این زن زندگی می کند، اما سرانجام بر وی خشم گرفته سپس طلاقش می دهد و با زن دیگری به نام «جزلة» ازدواج می کند. اَصمعی گوید: در ابتدا «جزله» به وی جواب رد داده است تا اینکه «ام جلال» را طلاق داده آنگاه جزله پاسخ مثبت می دهد. او در این باره قصیده ای با مطلع ذیل سروده است:

تَقَادَمَ وَدُكِّ أُمَّ الْجَلَالِ فَطَاشَتْ نِبَالِكِ عِنْدَ الْبِضَالِ

(اَعشى، بی تا: ۱۷۴)

ترجمه: «ای ام جلال دوستی و محبت تو دیرینه گشته است. پس به هنگام نبرد تیر تو به خطا رفت و به هدف اصابت نکرد.»

این قصیده به طور کامل در آغانی ذکر شده است. (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۶: ۳۲۶) و نیز در باره اَعشای همدان آمده است: اَعشى هنگامی که وارد قزوین شده، زنی عاشق او گردیده است. پس اَعشى آن زن را از دیلم به کوفه برده و شعری طولانی در باره او دارد. (الرافعی القزوینی، ۱۹۸۷، ج ۲: ۳۴۳)

اَعشای کبیر نیز بازنی از «عنزة» ازدواج کرده و از این ازدواج راضی نبوده است، پس وی را طلاق داده و ابیاتی را در این باره با مطلع زیر سروده است.

أَيَا جَارَتِي بَيْنِي فَإِنَّكِ طَالِقَةٌ كَذَاكَ أُمُورُ النَّاسِ غَادٍ وَ طَارِقَةٌ

(الحتی، ۲۱۶: ۱۹۹۴)

ترجمه: «ای همسر؛ من دور شو که تو طلاق داده شدی، و از این امر شگفت زده مشو چرا که امور مردم در حال دگر گونی و رفت و آمد است.»

۴-۴- اَعشای همدان و شعر قصصی

از دیگر موارد جالب توجه در زندگی و شعرهای او داستانی بودن بعضی از اشعار اوست که بسیاری از اتفاقات زمان وی را می توان از اشعارش دریافت و این باعث می شود که اشعار او از لحاظ تاریخی حائز اهمیت گردد، چرا که به بسیاری از اتفاقات زمان خود و نام افراد و مکانها و غیره اشاره می کند.

از جمله این داستان ها همان قصیده ای است که در سرزنش ابن اشعث سروده است که به آن اشاره شد. شاعر در همان قصیده ی مفصل که حاوی اطلاعات تاریخی است، به بر شمردن جنگها و دلاوریها و یاوریهای خود در دفاع و حمایت از ابن اشعث می پردازد.

به آتش کشیدن کعبه توسط ابن نمیر که در آن ماجرا منجینیقی آماده ساخت، پس ابری برآمد و غرید و منجینیق و آنچه را که در زیرش بود سوزاند و آنها نتوانستند آنرا به کعبه بزنند و اعشای همدان در این باره گفته است: (البلاذری، ۱۴۱۷، ج: ۵، ۳۴۱)

وَرَمَى اللَّيْتِ بِالْحِجَارَةِ حَتَّى
أَحْرَقَ اللَّهُ مَنجِنِيقَ الزَّبِيرِ

ترجمه: «به خانه(کعبه) سنگ پرتاب نمود و خدا منجینیق را سوزاند.»

۴-۵- آعشای همدان و جنگ سروده ها

از دیگر اتفاقهای زمان او این است که : سلم بن زیاد والی خراسان از جانب یزید لشکری سوی «خجنده» [۶] روانه کرده بود که در آن لشکر اعشای همدان هم بود. آعشی در باره آن لشکر کشی چنین گفت: (التویری، ۱۴۲۳، ج: ۲۰، ۴۸۴)

لَيْتَ خَيْلِي يَوْمَ الْخُجَنْدَةِ لَمْ
تَحْضُرُ الطَّيْرُ مَضْرَعِي وَ تَرَوَّحْتُ
نَهَزَمَ وَ غَوَدِرْتُ فِي الْمَكْرِ سَلِيْبَا
إِلَى اللَّهِ فِي الدَّمَاءِ خَضِيْبَا

ترجمه: «ای کاش سواران من در واقعه خجنده منهزم نمی شدند و ای کاش من در همان جا می افتادم و جامه و سلاح من ربوده می شد. ای کاش کرکسها بر نعش من حاضر می شدند (گوشت مرا می خوردند و پرواز می کردند) و من خود نزد خداوند بخون آغشته (کشته و شهید شده) می رفتم.»

همچنین شعری در مورد جنگ «عین الوردة» دارد، در این باره قصیده مفصلی منسوب به اعشای همدان، نقل شده که ضمن آن سلیمان بن صرد و کشته شدگانی که با او در عین الوردة بودند را رثا گفته و از اعمال آنها یاد کرده، از جمله ابیات قصیده اینست:

وَأَخْرُ مِمَّا جَرَّ بِالْأَمْسِ تَائِبٍ
فَلَأَقُوا بَعِينَ الْوَرْدَةِ الْجَيْشَ فَاصِلًا
فَسَارُوا وَ هُمْ مِنْ بَيْنِ مُلْتَمَسِ التَّقَى
فَجَاءَهُمْ جَمْعٌ مِنَ الشَّامِ بَعْدَهُ
عَلَيْهِمْ فَحَسُّوهُمْ بَبِيضِ قَوَاصِبَ
جُمُوعٌ كَمَوْجِ الْبَحْرِ مِنْ كُلِّ جَانِبِ

ترجمه: «برفتند و بعضی جویای تقوی بودند و بعضی دیگر روز پیش توبه کرده بودند. در عین الورده با سپاه دشمن بر خوردند و با شمشیر از آنها استقبال کردند. پس از آن از شام سپاهی چون موج دریا سوی آنها آمد.»

گویند: جنگ عین الورده بسال شصت و ششم بود (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۹۶)
او با حجاج سوی مکران (ناحیه ای بین کرمان و سجستان و هند که دریا در جنوب آن قرار دارد) خارج شد و اقامت او در آنجا به طول انجامید؛ و موجب بیماریش گردید، او در باره مکران گوید:

وَأَنْتَ تَسِيرُ إِلَى مُكْرَانَ	فَقَدْ شَحَطَ الْوَرْدُ وَالْمَصْدَرُ
وَلَمْ تَكُ مِنْ حَاجَتِي مُكْرَانَ	وَلَا الْغَزْوُ فِيهَا وَلَا الْمَتَجِرُ
وَخَبْرْتُ عَنْهَا وَلَمْ أَتِهَا	فَمَا زِلْتُ مِنْ ذِكْرِهَا أُذَعِرُ
بِأَنَّ الْكَثِيرَ بِهَا جَائِعٌ	وَأَنَّ الْقَلِيلَ بِهَا مُقْتِرُ

ترجمه: «تو سوی دیار مکران ره می‌سپری چه دور است راه رسیدن و بازگشت آن مرا به مکران نیازی نیست، و نه به جنگیدن در آن و نه به تجارتش. به مکران نرفته‌ام، لیک درباره‌اش شنیده‌ام حدیثی که از یاد آن همواره مکدرم و آن چنین بود که انبوه در آن گرسنه ماند و اندک دستخوش تباهی گردد.»

۴-۶- أعشای همدان و وصف

در وصف نیز اشعاری منسوب به او وجود دارد، از جمله آدم پیر و راه رفتن او را تصویر

می کشیده و می سراید (همان، ج ۳: ۹۶)

أَسْمَعَتْ بِالْجَيْشِ الَّذِينَ تَمَزَّقُوا	أَصَابُهُمْ رَيْبُ الزَّمَانِ الْأَعْوَجِ
فَأَمَّتْهُمْ هَزَلًا وَأَنْتَ ضَفْنَدٌ	مَلَانَ تَمْشِي كَالْأَبْدِ الْأَفْحَجِ
وَتَبِعُهُمْ فِيهَا الرَّغِيفَ بِدِرْهِمِ	يُظَلُّ جَيْشَكَ بِالْمَلَامَةِ يَنْتَجِي

ترجمه: «آیا در باره لشکری که پراکنده شده اند شنیده ای که دچار حوادث روزگار بدخوی شدند. امت آنها در شوخی و مزاح به سر می برند و تو احمق شکم گنده ای هستی که به هنگام رفتن مانند ستوری هستی که دو دستش را دور از هم می گذارد. و در این روزگار قرص نانی را به درهمی به آنان می فروشی. پس لشکر تو پیوسته در نمان اسرار خود را به هم می گویند.»

۴-۷- أعشای همدان و مرثیه

أعشای همدان در مورد مرگ، گور و مرثیه سرایی این چنین گفته است (زمخسری، ۱۴۱۲،

ج ۵: ۱۳۱)

فَمَا تَزُودُ مِمَّا كَانَ يَمْلِكُهُ
وَلَا حَنْوُطًا غَدَاةَ الْبَيْنِ فِي خَرْقٍ
وَأَعْيُنُ بَكِيٍّ فَتَى الْفَتِيَانِ عُمَانَا
وَقَلَّ ذَلِكَ مِنْ زَادٍ لِمُنْطَلَقٍ
مَا مِثْلَهُ فَارِسٌ فِي آلِ هَمْدَانَا

ترجمه: «پس از آن چه داشت توشه ای بر نگرفت جز عطری که به هنگام مرگ بر تن او زده اند و غیر از بوی عودی که برای او افروخته می گردد و این توشه اندکی است برای آن کسی که رهسپار سفر است.»

مختار، عثمان بن خالد دهمانی جهنی و بشر بن سوط قابضی را که در قتل امام حسین(ع) حضور داشته اند به قتل رساند. پس اعشای همدان در رثای عثمان جهنی شعری به مضمون ذیل گفت: (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۶: ۴۱۰)

يَا عَيْنُ بَكِيٍّ فَتَى الْفَتِيَانِ عُمَانَا
لَا يَبْعَدَنَّ الْفَتَى مِنْ آلِ دُهُمَانَا
وَأَذْكَرَ فِتَى مَا جَدًّا عَقًّا شَمَائِلَهُ
مَا مِثْلَهُ فَارِسٌ فِي آلِ هَمْدَانَا

ترجمه: «ای دیده بر عثمان، جوان جوانان، گریه کن که جوان آل دهمان دور مباد. جوان بلند همت نیکو شمایل را یاد کن که در خاندان همدان همانند او یکه سوار نیست.»

همچنین وقتی که حارث بن عمیره زبیر را به قتل رساند. اَعشی در این باره نیز اشعاری سروده است. (همان، ج ۷: ۱۷۰)

۴-۸- اَعشایِ همدان از نگاه دیگران

شعر او به دلیل پایبندی به شکل تقلیدی شعر، باعث شگفتی شماری از زبان دانان شده است. (سزگین، ج ۲: ۴۸) همچنانکه اَعشای کبیر را از شاعران زیر دست و کثیر الشعر عصر جاهلی دانسته اند. اصمعی نیز اَعشای همدان را شاعری توانا و زبردست می داند و گفته: او شاعری اسلامی است که بسیار شعر گفته است. (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۶: ۳۲۹)

در مورد اشعار او همچنین گفته اند: اشعار خود را وسیله ای برای بیان حماسه های سیاسی، فتوحات و جنگها قرار داده است، و به همین سبب، این نوع از اشعار او جایگاه ویژه ای دارد و برای ادبیات عربی ثروتی گرانبها به شمار می رود. سروده های او، بر گرفته از تجارب شخصی، وانفعالات درونی اوست، صادقانه و عمیق، و دارای تصویری هنری و لطیف است. خیال در آن موج می زند. او در فنون مختلف شعر دستی داشته، مدح او زیباست و اشعاری در حماسه، عتاب، هجا، غزل، حکمت و زهد دارد، در شعرش نوعی نشاط و سرمستی وجود دارد، چه بسا بذله گویی نموده و از این رو در شعرش کلمات اَعجمی وارد نموده. (فروخ، ۱۹۸۴، ج ۱: ۴۸۳) از جمله کلمات فارسی که به کار برده است کلمه «نیم» به معنی: (لباس کوتاه، نیم تنه) در قصیده ۴۵ بیت ۷ می باشد.

نتیجه

آنچه از اشعار اَعْشای تغلیبی و اَعْشای همدان بر می آید این است که قصاید طولانی از آنان بر جای مانده و در فنون مختلف شعری وارد شده اند. و همچون اَعْشای کبیر از جمله شاعران توانا و زبردست زمانه خود بوده اند، و اشعارشان به آواز خوانده می شده است.

رنج سفر را تحمل کرده اند و ممدوح خود را ستوده اند تا به مالی دست یابند. همچون اَعْشای کبیر اشعار داستانی بسیار دارند اما اشعار داستانی اَعْشای همدان بیش از اَعْشای تغلیبی است. مدح اَعْشای همدان بیشتر در مدح اشراف و بزرگان است. و هجو او علی رغم دو شاعر دیگر که بیشتر به خاطر تعصبات قومی و قبیله ای بوده است بیشتر به خاطر عدم دست یابی او به عطایای دیگران است. اما هجو هر سه بسیار قبیح و گزنده می باشد و هرکه را هجو گفته اند باعث خواریش شده اند. اما گویا در خمر اَعْشای تغلب و اَعْشای همدان نتوانسته اند جا پای اَعْشای کبیر بگذارند و در این مورد بسیار اندک شعر سروده اند.

اَعْشای همدان با اَعْشای کبیر ویژگی مشترکی در مورد غزل دارد و همچون او اشعاری در طلاق همسرش دارد. قابل ذکر است که اَعْشای همدان اشعاری در رثا نیز دارد که دو شاعر دیگر به این موضوع نپرداخته اند. در اشعار آنان کلمات فارسی نیز وارد شده است اما از نشاط و طراوت شعرشان نکاسته است و موسیقی در آن موج می زند، سرشار از خیال می باشد و از عواطف صادقانه بر خوردار است.

یادداشتها

- ۱- همچنین سیوطی نام اَعْشی بنی تغلب را «عمرو بن اَهِیم» و اَعْشی تغلیبی را «نعمان بن نجران» گفته است (السیوطی، ۱۳۰۲/۲)، در بغیة الطلب «نعمان بن نجران» (۳۶۱۹/۸) و در تاریخ مدینة دمشق نیز بدین نام ذکر شده است (۱۹۱/۷۲) و در آنجا به نقل از کتابهای دیگر، یحیی بن نعمان، و نعمان بن نجران، و ابن جاوان هم ذکر شده است.
- ۲- این ابیات در معجم البلدان و در دیوان اَعْشای کبیر منسوب به اَعْشای کبیر آمده است اما در الصبح المنیر ذکر نشده است.
- ۳- کعبه نجران در یمن بوده که آل المدان آن را بنا نهادند که به شکل بنای کعبه بوده است و در ایام خاص و اعیادشان آن را طواف می کردند و بعد از ادای نمازشان به تفریح و

- سرگرمی می پرداختند، آن گاه طبقاتی از مردمان وارد می شدند، به آواز گوش می دادند و به می خواری می پرداختند. (الحموی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۵۳۹)
- ۴- از شهرهای رومی بوده که مسلمة بن عبد الملک و عباس بن ولید بن عبد الملک در سال ۸۸هـ آن را گشودند (تاریخ خلیفه، أبو عمرو خلیفة بن خیاط: ۱۹۱)
- ۵- الحضرة: شهری میان تکریت و موصل و فرات در بیابان بوده است (معجم البلدان، ۲/۲۶۸). آمد: بزرگترین شهر دیار بکر، و آن شهری قدیمی و محکم بوده با سنگهای سیاه بنا شده بوده است و در کنار دجله قرار داشته در وسط آن چشمه ها و چاههایی بوده و باغهایی در آن قرار داشته است. (معجم البلدان، ۱/۵۶)
- ۶- یاقوت می گوید شهری مشهوری است در ماوراء النهر در کناره رودخانه سیحون (معجم البلدان، ۲/۳۴۷)
- کتابنامه
- ۱- ابن اعثم کوفی، ابو حمد احمد. (۱۴۱۱هـ). «الفتوح»، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ط ۱.
- ۲- ابن حمدون، محمد بن حسن. (۱۴۱۷ق). «التذکرة الحمدونیة»، تحقیق: احسان عباس و بکر عباس، بیروت: دارصادر، ط ۱.
- ۳- ابن عبدربه، محمد. (۱۴۰۴ق). «العقد الفرید»، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۴- ابن عساکر، ابوالقاسم الحافظ. (۱۴۱۵ق). «تاریخ مدینه دمشق»، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر.
- ۵- ابن قتیبہ، عبدالله بن سلم. (۲۰۰۹م). «الشعر و الشعرا»، تحقیق: الدكتور مفید قمیحة و محمد امین الضناوی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ط ۳.
- ۶- ابی جرادة، کمال الدین. (۱۹۸۸م). «بغیة الطلب فی تاریخ الحلب»، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر، ط ۱.
- ۷- ابی خطّاب القرشی، ابوزید محمد. (۱۹۹۱م). «جمهرة اشعار العرب»، تحقیق: خلیل شرف الدین، بیروت: دا و مکتبة الهلال، الطبعة الثامنة..
- ۸- اصفهانی، ابوالفرج. (۱۴۱۵ق). «الأغانی»، تحقیق: سمیر جابر، دارأحیاء التراث العربی، ط ۱.
- ۹- أعشى، ابوبصیر، میمون بن قیس. (د.ت). «دیوان الاعشى الكبير»، شرح و تعلیق: محمد محمد حسین، بیروت: المکتب الشرقی للنشر و التوزیع.

- ۱۰- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. (۱۴۱۷ق / ۱۹۹۶م). «انسأب الاشراف»، تحقیق: سهیل زکّار، بیروت: دارالفکر، ط ۱.
- ۱۱- ثعلب، ابوالعباس. (۱۹۲۷م). «الصبح المنیر فی دیوان ابی بصیر»، تحقیق: رودلف جابر، لیدن: مطبقة آدلف هلز هوسن.
- ۱۲- جاحظ، عثمان بن بحر. (۱۴۲۹ق)، «الحيوان»، تحقیق: باسل عیون السود، بیروت: دارالکتب العلمیة، ط ۲.
- ۱۳- جاحظ، عثمان بن بحر. (۱۴۲۳ق). «البيان و التبيين»، بیروت: دارمکتبة الهلال.
- ۱۴- جمحی، محمد بن سلّام. (۱۴۰۴ق). «طبقات فحول الشعراء»، تحقیق: محمود محمد شاکر، جدّة: دارالمدنی.
- ۱۵- حتّی، حنا نصر. (۱۹۹۴م). «شرح الديوان الاعشى الكبير»، بیروت: دارالکتاب العربی، ط ۲.
- ۱۶- حموی، یاقوت. (۱۴۱۴ق). «معجم الادباء»، بیروت: دارالمغرب الاسلامی، ط ۱.
- ۱۷- حموی، یاقوت. (۱۹۷۹م). «معجم البلدان»، بیروت: دارالآفاق الجديدة، ط ۱.
- ۱۸- دائرة المعارف اسلامی. (۱۳۷۹ش). زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف اسلامی، چاپ اول.
- ۱۹- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۸ش). «لغت نامه»، زیر نظر: محمد معین، تهران: چاپ: سروش.
- ۲۰- الرفاعی القزوينی، عبدالکریم بن محمد. (۱۹۸۷م). «التدوين في اخبار قزوين»، تحقیق: عزیز الله عطاردی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ط ۱.
- ۲۱- زرکلی، خیرالدین. (۱۹۹۲م). «الاعلام»، بیروت: دارالعلم للملایین، ط ۱.
- ۲۲- زمخشری، جارالله. (۱۴۱۲ق). «ربيع الأبرار و نصوص الأخيار»، بیروت: موسسة الاعلمی، ط ۱.
- ۲۳- سزگین، فواد. (۱۴۱۲ق). «تاریخ التراث العربی الجزء الثاني للشعر»، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفي، ط ۲.
- ۲۴- سیوطی، جلال الدین. (۱۹۳۸م). «المزهر في علوم اللغة»، تحقیق: فواد علی منصور، بیروت: دارالکتب العلمیة، ط ۱.
- ۲۵- شیخو یسوعی، لويس. (د.ت). «شعراء النصرانية»، بیروت: دارالمشرق، ط ۲.
- ۲۶- طبری، عمر بن جریر. (۱۹۶۷م). «تاریخ الامم و الملوك»، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ط ۲.

- ٢٧- عسكرى، ابو هلال.(١٤٠٨ق).«الأوايل»، طنطا: دارالبشير، ط ١.
- ٢٨- فروخ، عمر. (١٩٨٤م). « تاريخ الادب العربى»، بيروت: دارالعلم للملايين، ط ٥.
- ٢٩- الليث العصفرى، ابو عمرو خليفه بن خياط بن ابى هبيرة. (١٤١٥ق). « تاريخ الخلفاء»، تحقيق: فواز، بيروت: دارالكتب العلمية، ط ٢.
- ٣٠- مسعودى، ابوالحسن على بن حسين. (١٤٠٩ق). « مروج الذهب»، تحقيق: اسعد داعز، قم: دارالهجرة، ط ٢.
- ٣١- ميدانى، ابوالفضل احمد بن محمد. (د.ت). « مجمع الأمثال»، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد، بيروت: دارالمعرفة، لا.ط.
- ٣٢- نوبرى، شهاب الدين. (١٤٢٣ق). « نهاية الادب فى فنون الادب»، قاهرة: دارالكتب و الوثائق القومية، ط ١.

فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی-پژوهشی)

سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی سوم، بهار ۱۳۹۰

دراسة و موازنة بين أشعار أعشى تغلب و أعشى همدان مع أشعار الأعشى الكبير*

الدكتور سيد محمد مير حسينى

استاذ مساعد فى جامعة الامام خمينى الدولية «ره»

سيد فاضل الله بخشى

طالب مرحلة الماجستير فى اللغة العربية و آدابها

الملخص

عاش أعشى تغلب و أعشى همدان قريين من الأعشى الكبير. وكأنه انتجت قريتهما اشعارا فى فنونها المختلفة و سارا فى طريقته فكان مدحهما للتكسب و هجوها قبيح لاذع. يمكن إعتبار كثير من أشعارهما مصدرا تاريخيا لإنشادها على صورة القصة ، تسرد الحوادث و الأشخاص و الأماكن. مما يلفت النظر هو أن موسيقى الخاصة لشعرهم كان سببا للتغنى فى أشعارهما ،حتى ورود بعض الكلمات الفارسية فيها لم يقلل من طراوتها. حاولنا فى هذا المقال أن نوازن نماذج من أشعار أعشى تغلب و أعشى همدان مع شعر الأعشى الكبير بحثا عن وجوه الإشتراك و الإفتراق فى الموضوعات الشعرية لهم.

* تاريخ القبول: ۱۳۹۰/۰۳/۱۵

تاريخ الوصول: ۱۳۸۹/۱۲/۱۱

عنوان بريد الكاتب الالكترونى: m- mirhoseini29@ yahoo.com